

## دو چهره

### (نیروهای داخلی انقلاب روسیه)

اجازه دهید به آنچه در حال اتفاق افتادن است، نگاهی نزدیک‌تر بیفکنیم. نیکولای سرنگون گردیده و بنا به برخی اطلاع رسیده تحت محافظت است. برجسته‌ترین رهبران جریان «صد سیاه»<sup>۱</sup> بازداشت شده‌اند. برخی از منفورترین [عناصر] کشته شده‌اند. یک وزارتخانه‌ی جدید متشکل از اکتبریس‌ها و لیبرال‌ها و کِرنسکی رادیکال برقرار گردیده و عفو عمومی نیز اعلام شده است.

این‌ها همه‌ی حقیقت است، حقیقتی بزرگ. این‌ها حقایقی است که به چشم دنیای بیرونی می‌آید. این تغییرات در سطوح بالای حکومت به بورژوازی اروپا و آمریکا این فرصت را می‌دهد که بگویند انقلاب پیروز شده و کامل گشته است.

تزار و جریان «صد سیاه» او جنگیدند اما تنها برای حفظ قدرت. برای تزار و فرقه‌ی او جنگ، نقشه‌های امپریالیستی بورژوازی روسیه و منافع «منفقین»، همه از اهمیت ناچیزی برخوردار بود. آن‌ها هر لحظه آماده‌ی صلح با هوهنزلرنز و هابزبورگ بودند تا وفادارترین هنگ خود را برای جنگ با مردم خودشان بفرستند.

بلوک به اصطلاح مترقی در دوما به تزار و وزرای او اعتمادی نداشت. این بلوک متشکل از احزاب متعدد بورژوازی روسیه بود که دو هدف را دنبال

---

<sup>۱</sup> - Black Hundred جریان راست افراطی طرفدار سلطنت و ملی‌گرا.

می‌کرد: یکی، پیشبرد جنگ تا پیروزی نهایی؛ دیگری، انجام اصلاحات داخلی کشور: نظم و کنترل و مسئولیت بیش‌تر. برای بورژوازی روسیه تسخیر بازار، افزایش قلمرو و ثروتمند شدن مستلزم پیروزی بود. اصلاحات اساساً به این دلیل ضروری بود که بورژوازی روسیه را در جنگ پیروز می‌کرد.

بلوک مترقی امپریالیستی خواهان اصلاحات «مسالمت‌آمیز» بود. لیبرال‌ها قصد داشتند از طریق فشار دوما بر سلطنت و نیز با همکاری حکومت‌های بریتانیای کبیر و فرانسه، آن را در کنترل خود نگهدارند. آن‌ها خواهان انقلاب نبودند. آن‌ها می‌دانستند انقلابی که طبقه‌ی کارگر را به خط مقدم بکشد، تهدیدی است برای سلطه‌ی آنان و برای نقشه‌های امپریالیستی‌اشان. توده‌های کارگر در شهرها و روستاها و حتی در خود ارتش خواهان صلح می‌باشند. لیبرال‌ها این را می‌دانند. به همین دلیل در طول همه‌ی این سال‌ها دشمن انقلاب بوده‌اند. چند ماه پیش «میلوکوف» در دوما اعلام کرد: «اگر برای پیروزی به یک انقلاب نیاز باشد، من به طور کلی پیروز نشدن را ترجیح می‌دهم.»

اکنون لیبرال‌ها در پی انقلاب قدرت را گرفته‌اند. روزنامه‌نگاران بورژوازی تنها همین یک حقیقت را می‌بینند. میلوکوف نقداً به عنوان وزیر امور خارجه اعلام کرده است که انقلاب با نام پیروزی بر دشمن انجام شده است و حکومت جدید، ادامه‌ی پیروزمندانه جنگ تا به آخر را مسئولیت خود می‌داند. بورس بازار نیویورک به انقلاب روسیه دقیقاً از این دید برخوردار کرد. افراد زرنگ بسیاری هم در بازار بورس سهام و هم در میان روزنامه‌نگاران بورژوا وجود دارند. با این وجود همه‌ی آن‌ها با حماقت شگفت‌آوری با مسأله‌ی جنبش‌های توده‌ای برخورد می‌کنند. آن‌ها تصور می‌کنند که میلوکوف انقلاب را اداره می‌کند، به همان شکل که آن‌ها باتک‌ها و دفاتر روزنامه‌هایشان را اداره

می‌کنند. آن‌ها تنها بازتاب حکومت لیبرال را در رویدادها می‌بینند؛ آن‌ها تنها کف‌های روی سطح یک جریان تاریخی را می‌بینند.

نارضایتی بلند-مدت توده‌ها خیلی دیر، در سی و دومین ماه جنگ، بروز کرده است، اما نه به این دلیل که توده‌ها با موانع پلیس عقب نگه داشته شده بودند - زیرا این موانع در طول جنگ به شدت متلاشی شده بود- بلکه به این دلیل که تمام نهادها و ارگان‌های لیبرال به همراه سایه‌های ملی‌گرای اجتماعی خود، در حال اعمال نفوذ بر ناآگاه‌ترین عناصر کارگری بوده و آنان را به حفظ نظم و انضباط «میهن‌پرستانه» واداشته‌اند. زنان گرسنه نقداً به خیابان‌ها ریخته و کارگران مرد با یک اعتصاب عمومی از آنان پشتیبانی کردند، در حالی که بورژوازی لیبرال بنا به گزارشات خبری، به دنبال صدور اعلامیه‌ها و گذاشتن سخنرانی‌ها به منظور بررسی جنبش بود - انسان به یاد قهرمان معروف [داستان چارلز] دیکنز می‌اندازد که سعی نمود تا با جارو مانع مذاقیانوس شود.

جنبش اما مسیر خود را طی کرد، از پایین، از خانه‌های کارگران. پس از ساعت‌ها و روزها عدم اطمینان، تیراندازی، حملات، ارتش به انقلاب پیوست، از پایین، از بهترین توده‌های سرباز. حکومت کهنه بی‌قدرت، فلج و نابود شد. بوروکرات‌های «صد سیاه» همچون سوسک در سوراخ‌های خود پنهان شدند.

آنگاه و تنها در آن زمان نوبت به دوما رسید که دست به کار شود. تزار در لحظات آخر کوشید تا آن را منحل کند. و دوماً اگر چنین فرصتی را می‌یافت «بماند سال‌های گذشته» پیروی کرده و منحل می‌شد. پایتخت‌ها اما نقداً به دست مردم انقلابی افتاده است؛ همان مردمی که برخلاف خواسته بورژوازی لیبرال به خیابان‌ها ریخته بودند. ارتش با مردم بود. اگر بورژوازی سعی نکرده بود حکومت خود را سازمان دهد، یک حکومت انقلابی از درون

توده‌های کارگر انقلابی بیرون می‌آمد. دوما می‌سوم ژون هرگز جرأت نمی‌کرد که قدرت را از دست تزار بگیرد. اما نمی‌توانست خلع قدرت ایجاد شده را از دست بدهد: سلطنت برچیده شده بود، اما رژیم انقلابی نیز هنوز شکل نگرفته بود. لیبرال‌ها، برخلاف نقشی که ایفا کردند، برخلاف سیاست‌های خود و علیرغم تمایلشان، خود را در قدرت یافتند.

میلوکوف اکنون اعلام ادامه جنگ «تا به آخر» اعلام می‌دهد. این کار آسانی برای او نیست: او می‌داند که این کلمات خشم توده‌های مردم را علیه حکومت جدید برمی‌انگیزد. با این وجود او مجبور بود که این عبارات را به خاطر بازارهای بورس لندن و پاریس و... - و بازار بورس سهام آمریکا بگوید. به احتمال قوی میلوکوف این اعلامیه را تنها برای سیاست خارجی تلگراف زده، در حالی که آن را از کشور خود پنهان نموده است.

میلوکوف به خوبی می‌داند که در شرایط کنونی او نمی‌تواند به جنگ ادامه دهد، آلمان را شکست دهد، با اطریش قطع رابطه کند و قسطنطنیه و لهستان را تصرف نماید.

توده‌ها شورش نموده و خواهان نان و صلح هستند. حضور تعدادی لیبرال در مسند حکومت نه گرسنگان را سیر کرده و نه بر جراحات این مردم التیام گذاشته است. به منظور ارضای ضروری‌ترین و حادثترین نیازهای مردم باید صلح را تأمین کرد. بلوک امپریالیستی لیبرال جرأت نمی‌کند از صلح سخن گوید. آن‌ها درجه‌ی اول به خاطر متفقین این کار را نمی‌کنند. در درجه‌ی دوم به این دلیل که بورژوازی لیبرال در نظر مردم سهم بزرگی از مسئولیت جنگ را به عهده دارد. میلوکوف‌ها و «گوتچکوف‌ها» از انحلال جنگ کم‌تر از انقلاب هراس ندارند.

این است جنبه‌ی آن‌ها در ظرفیت جدید خود، به عنوان حکومت روسیه. آن‌ها باید جنگ را پیش ببرند و نمی‌توانند روی پیروزی حساب کنند؛ آن‌ها از مردم می‌ترسند و مردم به آنان اعتمادی ندارند.

کارل مارکس وضعیتی نظیر این را اینگونه تعریف کرد:

«از همان ابتدا آماده‌ی خیانت به مردم و سازش با نمایندگان تاجدار رژیم کهنه هستند، زیرا که بورژوازی خود به دنیای قدیم تعلق دارد؛ اگر چه جایی برای خود پشت سکان انقلاب حفظ می‌کنند، اما نه بدان خاطر که مردم پشت آن‌ها هستند، بلکه به این خاطر که مردم، آنان را به جلو رانده‌اند،... بدون ایمان به خود، بدون ایمان به مردم؛ در برابر بالایی‌ها غرش می‌کنند و در برابر پایینی‌ها به خود می‌لرزند؛ خودخواه در هر دو جبهه و آگاه به خودخواهی خود؛ انقلابیون در برابر محافظه‌کاران و محافظه‌کاران در برابر انقلابیون؛ بی‌اعتماد به شعارهای خود؛ عبارت‌پردازی به جای [ارائه‌ی نظرات؛ هراسناک از طوفان جهانی و استثمار طوفان جهانی - مبتذل در نتیجه‌ی نداشتن اصالت و اصیل تنها در زمینه‌ی ابتذال؛ از آرزوهای خویش کسب و کار می‌سازند، بدون ابتکار عمل، بدون ایمان به خودشان، بدون ایمان به مردم، بدون حرفه‌ای تاریخی در سطح جهانی... موجود لعنت شده‌ای که در کهنوت خود محکوم است، ادای یک جوان سرزنده و نیرومند را درآورد. موجودی بدون گوش، بدون چشم، بدون دندان و بدون هیچ چیز دیگر. بورژوازی پروس بعد از انقلاب ماه مارس به این صورت پشت سکان دولت پروس قرار دارد.»

این عبارات استاد بزرگ، تصویر کاملی از بورژوازی لیبرال روسیه را دربر دارد که پس از انقلاب مارس ما پشت سکان قدرت قرار گرفته است. «بدون

ایمان به خودشان، بدون ایمان به مردم، بدون چشم و بدون دندان». این است چهره‌ی سیاسی آنان.

خوشبختانه برای روسیه و اروپا، انقلاب روسیه یک چهره‌ی دیگر هم دارد؛ یک چهره‌ی حقیقی؛ گزارشات خبری حاکی از آن است که یک «کمیت‌های کارگری» در اپوزیسیون حکومت موقت قرار گرفته و نقداً علیه اقدامات لیبرالی در جهت ربودن انقلاب و تحویل مردم به سلطنت، صدای اعتراض خود را بلند کرده است.

نمایندگان لیبرالیزم مدعی هستند که امروز انقلاب باید متوقف شود، فردا ارتجاع تزاری، اشراف و بوروکرات‌ها گرد آمده و مانند ارتجاع پروس چند سال قبل نسبت به نمایندگان لیبرال پروس، گوچکوف‌ها و میلوکوف‌ها را از مسند وزارت ناامن خود بیرون خواهند راند. اما انقلاب روسیه توقف نخواهد کرد. زمانی خواهد رسید که انقلاب، بورژواهای لیبرال را که مانع پیشرفت آن هستند، از سر راه پاک خواهد کرد، همان طوری که اکنون دارد ارتجاع تزاری را پاکسازی می‌کند.

لنون تروتسکی

۱۹۱۷

مترجم: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۸